

روابط ایران و آلمان در تاریخ معاصر

نویسندگان: سید جلال الدین مدنی

منبع: زمانه ۱۳۸۶ شماره ۶۰

چکیده

شکل گیری نظام بین الملل توسط اجزایی به نام دولت — ملت ها و دوام این نظام، مطالعه روابط خارجی در آن را دارای اهمیت می سازد؛ زیرا با گذشت زمان می توان از تاریخ روابط خارجی سخن به میان آورد و از تکرارها و گسست ها به مثابه نشانه های مختلف در درک و پیش بینی تحولات استفاده کرد. روابط ایران و آلمان نیز در همین چارچوب واجد ارزش و در خور تامل است. مقاله حاضر با بررسی دقیق این روابط در تاریخ معاصر، تصویری متصل، معنادار و مفید برای بهره برداری از آن ارائه کرده است.

متن

آلمان کشور صنعتی قدرتمند امروز است که در قلب اروپا قرار دارد. این کشور، که در ایجاد و برپایی دو جنگ جهانی تأثیری محوری داشت، امروز پیشتاز وحدت اروپاست تا از این قاره قدرتی بسازد تا در مقابل امریکای شمالی ایستادگی نماید. در مقاله حاضر سعی شده است روابط این کشور با ایران بررسی شود.

روابط دو کشور در دوره صفویه

در مقام ریشه یابی روابط دو کشور ایران و آلمان، دوران صفویه و عصر شاه اسمعیل صفوی مدنظر قرار گرفته است که ایران طی آن با بعضی مراکز و دول اروپا ارتباط برقرار ساخت. دولت ونیز، که به واسطه نیروی دریایی عظیم خود از زمان جنگ های صلیبی توانسته بود سیادت خود را بر دریای مدیترانه تثبیت نماید، در این راه پیشگام بود. این دولت در سال های آخر قرن پانزدهم با امپراتوری عثمانی^[۱] درگیری هایی پیدا کرده بود و چون بین عثمانی و ایران خصومت بسیار طولانی وجود داشت ونیز متحد طبیعی ایران به شمار می رفت. در سال های ۱۴۷۱، ۱۴۷۸ و ۱۴۸۳ م دولت ونیز سه سفیر به دربار اوزون حسن آق قویونلو فرستاد و اتحاد با ایران را پیشنهاد کرد و حتی مقداری سلاح و مهمات ارسال نمود. اما در همین اوقات وضع ونیز تغییر پیدا کرد و با دشمن دیرین خود، دولت عثمانی، معاهده صلح منعقد نمود و از طرف دیگر در خود اروپا گرفتار جنگ با پاپ ژول دوم شد و اتحاد با ایران را فراموش کرد. بنابراین وقتی شاه اسمعیل صفوی استقرار پیدا کرد و همان عقد اتحاد را به این دولت

پیشنهاد نمود، و نیز پاسخ منفی داد. شاه اسمعیل^[۲] که از این دولت مأیوس شده بود در اکتبر ۱۵۱۸ م (۹۲۵ ق) سفیرانی نزد پادشاهان مجارستان و لهستان فرستاد و آن‌ها را که در معرض خطر تجاوز عثمانی‌ها قرار گرفته بودند به اتحاد و مقابله با دشمن مشترک دعوت کرد. لویی دوم، پادشاه مجارستان، از پیشنهاد شاه ایران برای اتحاد استقبال کرد و در سال ۱۵۲۲ م یکی از کشیشان فرقه مارونی لبنان را که فراپتروس (Fra Petrus) نام داشت و زبان فارسی را می‌دانست با نامه‌ای دوستانه به دربار شاه اسمعیل فرستاد. این نماینده و سفیر گزارشی از اوضاع سیاسی اروپا و عظمت و قدرت شارل پنجم (Charles) (شارلکن) و وضع پادشاه اسپانیا و امپراتور آلمان را که برادر زن پادشاه مجارستان بود برای شاه اسمعیل بیان نمود. در نتیجه این گزارش‌ها و آگاهی‌ای که شاه اسمعیل از وضع اروپا پیدا کرد و مخصوصاً با شنیدن خبر شکست مصری‌ها مصمم شد با این امپراتوری مقتدر که در عین حال دشمن سرسخت ترک‌ها بود روابط دوستانه برقرار کند. در این زمان مقتدرترین شاه اروپا کارلوس اول بود که در ۱۵۱۶ م بعد از مرگ پدرش فیلیپ خوبرو به پادشاهی اسپانیا، ناپل و سیسیل و فرمانروایی در متصرفات امریکایی و افریقایی اسپانیا نایل شده بود. وی که مادرش از خاندان اتریشی هابسبورگ بود در سال ۱۵۱۹ م امپراتور آلمان گشت و از این تاریخ لقب شارلکن یا شارل پنجم را پیدا کرد.

وقتی شاه اسمعیل صفوی به وسیله فراپتروس از عظمت و قدرت شارلکن آگاه شد، در سال ۹۳۱ ق/۱۵۲۳ م نامه‌ای به زبان لاتین برای وی نوشت. در این نامه شاه اسمعیل شمه‌ای از جنگ‌های خود با امپراتوری عثمانی و پیمان اتحادی که با پرتغالی‌ها بسته بود یاد می‌کرد و از سفیری که به دربارش آمده بود سخن گفت و پیشنهاد نمود که در ماه آوریل سال بعد ارتش دو کشور متحداً از شرق و غرب به قلمرو دشمن مشترک حمله کنند و تا وقتی که به پیروزی نهایی نایل نشده‌اند از انعقاد پیمان صلح جداگانه با عثمانی خودداری نمایند.

فراپتروس چندین ماه در راه بود تا اینکه در اواخر سال ۱۵۲۴ م به اسپانیا رسید و در شهر «تولدو» به حضور امپراتور بار یافت و نامه شاه اسمعیل را تسلیم کرد. سفیر ایران مورد مهر و محبت شارلکن قرار گرفت و مدتی در دربار وی اقامت داشت تا اینکه در ۲۵ اوت ۱۵۲۵ م امپراتور پاسخ نامه شاه ایران را به وی تسلیم کرد که با خود به ایران برد. شارلکن در نامه خود پس از ابراز محبت فراوان نسبت به شاه ایران گرفتاری‌های خود در جنگ با فرانسویان و شکست دادن فرانسوای اول را شرح داد و با پیشنهاد شاه اسمعیل در اتحاد علیه عثمانی موافقت کرد، اما هنگامی که فراپتروس به تبریز رسید بیش از یک سال از مرگ شاه اسمعیل گذشته بود و ناچار وی نامه شارلکن را به شاه طهماسب، فرزند و جانشین شاه اسمعیل، تسلیم کرد.

چهار سال بعد در فوریه ۹۳۵ ق/۱۵۲۹ م شارلکن، امپراتور آلمان، سفیر دیگری به نام یوهان بالبی (Johann Balbi) به دربار ایران فرستاد. اتفاقاً این نامه هم به نام شاه اسمعیل است و همین نامه نشان می‌دهد که بعد از گذشت پنج سال خبر درگذشت شاه اسمعیل به اروپا نرسیده و تصور شارلکن بر آن بود که شاه اسمعیل حیات دارد. عنوان نامه شارلکن چنین است: «پادشاه والاتبار مقتدرترین سلاطین شرق پادشاه سعید و پرهیزکار شاه اسمعیل صفوی شاهنشاه ایران دوست و برادر گرامی ما.» در این نامه شارلکن ضمن تعریف از شجاعت و تدبیر وی سفیر

خود را، که از سران لشکر و اعیان دربارش بود، معرفی کرده و یکبار دیگر آمادگی خود را برای عقد پیمان اتحاد علیه دولت عثمانی اعلام نموده است. بالبی، سفیر اعزامی شارلکن، مأموریت داشت جنگ‌های شارلکن با عثمانی‌ها را به تفصیل برای شاه ایران شرح دهد و اضافه نماید که در سال ۱۵۲۶م. سلطان عثمانی به تحریک پادشاه فرانسه به مجارستان حمله برده و پس از تصرف بوداپست لویی دوم، پادشاه آن کشور، را در جنگ موهاج (Mohacs) به قتل رسانده، اکنون فردیناند، برادر شارلکن، به پادشاهی مجارستان رسیده است و امپراتور و برادرش قصد دارند برای انتقام از دو طرف، یعنی از طرف ایتالیا و دریای مدیترانه و دیگری از طرف خاک مجارستان، به امپراتوری عثمانی حمله کنند و به همین منظور از شاه ایران هم می‌خواهد که حمله‌کنندگان به عثمانی را مساعدت نماید و چنانچه شاه ایران مہیای جنگ با عثمانی نیست لاقلاً نیرویی به سرحدات شرقی آن کشور بفرستد تا سلطان عثمانی قسمتی از قشونش را از اروپا متوجه جبهه شرق نماید.

بالبی در عرض راه از رابطه نامطلوب ایران و عثمانی و جنگ بین دو کشور اطلاع پیدا کرد و از شهر حلب برای شارلکن نامه نوشت و گزارش داد که پادشاه ایران — که در این تاریخ شاه‌طهماسب بود — با سلطان عثمانی جنگ نموده و بغداد را فتح کرده و زمان مساعد آن است که شارلکن هم به جنگ با ترکان عثمانی اقدام نماید. البته سفیر واقعیت کامل را گزارش نداده بود؛ شاه‌طهماسب در ۱۵۳۰م. به بغداد حمله کرده بود تا آن شهر را تصرف نماید، ولی کار تصرف ناتمام مانده بود. واقعیت این بود که ذوالفقارخان کلهر، فرمانروای لرستان، بین‌النهرین را تصرف کرده، ولی خود را تحت حمایت سلطان سلیمان قرار داده بود و شاه‌طهماسب می‌خواست بغداد را از ذوالفقارخان بگیرد.

از همین تاریخ تا پایان جنگ‌های بیست‌ساله ایران و عثمانی بین شاه ایران و شارلکن ارتباط ادامه داشت و مسأله اصلی هم همین بود که اقدامات ایران سپاه امپراتوری عثمانی را در مرزهای شرقی نگاه دارد و حمله به اروپا انجام نگیرد.

دوره قاجار

بعد از دوران صفویه و تا تشکیل سلسله قاجار و اواسط این سلسله، حضور آلمان یا نماینده‌ای از این کشور در ایران دیده نمی‌شود. اولین مسافرت ناصرالدین‌شاه به اروپا در ۱۲۹۰ق/ ۱۸۷۳م. به اتفاق سپهسالار، صدراعظم شاه، و جمعی از رجال درباری از راه قفقاز و روسیه انجام شد. در آلمان ویلهلم اول، قیصر آلمان، و بیسمارک، صدراعظم این کشور، تجلیل زیادی از شاه ایران نمودند و عهدنامه مودت و تجارت و سیر سفاین بین دو کشور به امضا رسید. در این اوقات آلمان موفق شده بود اتریش و فرانسه را شکست دهد و امپراتوری عظیمی تأسیس کند که رقیب انگلیس و روسیه به‌شمار رود.

وقتی ناصرالدین‌شاه گسترش مداخله روس و انگلیس را در ایران ملاحظه کرد و خود را از هر اقدامی بر ضد آن‌ها ناتوان دید به فکر افتاد که یک دولت اروپایی دیگری را در امور ایران ذی‌نفع کند تا شاید با این تدبیر از نفوذ

دو همسایه ظالم و زورگو بکاهد. از همین رو در مسافرت دوم خود به اروپا، مذاکراتی با ویلهلم اول و صدراعظم او، بیسمارک، به عمل آورد و خود را مشتاق تقویت و گسترش روابط دو کشور ایران و آلمان نشان داد. هدف شاه قاجار این بود که با بازکردن پای آلمان‌ها به ایران تعادلی در روابط خود با کشورهای همسایه، یعنی روسیه و انگلیس، برقرار سازد. بیسمارک هم که علاقه‌مند بود تکیه‌گاهی در خاورمیانه پیدا کند از این پیشنهاد ناصرالدین‌شاه استقبال نمود. در مارس ۱۸۸۳ م. مکاتبات محرمانه‌ای بین ناصرالدین‌شاه و بیسمارک رد و بدل شد و به‌دنبال آن در سال ۱۳۰۳ ق/ ۱۸۸۵ م. دو دولت تصمیم گرفتند در پایتخت دو کشور سفارتخانه تأسیس کنند میرزا رضاخان مؤیدالسلطنه گرانمایه به‌عنوان اولین وزیرمختار به برلن اعزام گردید و در مقابل برای اولین بار گرافن برانشوایک سفارت آلمان در تهران را در همین زمان تأسیس نمود. در همین سال ناصرالدین‌شاه برای تقویت روابط جدید یک کشتی ششصدتنی به‌نام پرسپولیس و یک کشتی ۲۵۰ تنی به‌نام شوش از دولت آلمان خرید تا در خلیج فارس مورد استفاده قرار گیرد و به‌علاوه از کارخانه‌های کشتی‌سازی آلمان خواست تا چند کشتی دیگر برای ایران تدارک ببینند. آلمان ملوانان ماهری را هم همراه کشتی‌های خریداری‌شده به ایران فرستاد تا اداره کشتی‌ها را در خلیج فارس عهده‌دار باشند. در همین زمان لازم بود تعدادی از ایرانیان زبان آلمانی فراگیرند، بنابراین یک مدرسه آلمانی در تهران تأسیس شد و در دارالفنون هم زبان آلمانی معمول گردید. در همین اوان آلمانی‌ها مسأله ایجاد راه‌آهن در ایران را مطرح کردند و به‌طور محرمانه مذاکراتی برای ایجاد راه‌آهن در شمال ایران آن هم به وسیله این کشور شروع گردید.

حضور دولت ثالثی مثل آلمان برای روس و انگلیس، که ایران را قبضه کرده بودند و مرتب از طریق امتیازاتی منابع این کشور را به تصرف خود درمی‌آوردند، تحمل‌پذیر نبود و در هر اقدام آلمان می‌بایست موافقت و رضایت آن دو کشور متجاوز جلب می‌گردید. انگلستان که قبلاً تقاضای ایران را در مورد فروش چند کشتی جنگی کوچک برای محافظت از سواحل جنوبی کشور رد کرده بود و به‌هیچ‌وجه با ایجاد نیروی دریایی در خلیج فارس از جانب ایران موافق نبود، به‌یکباره ورود کشتی‌های آلمان به این خلیج را مشاهده کرد. این در حالی بود که انگلیس خود را صاحب خلیج فارس فرض می‌کرد و نمی‌توانست ناظر آمدورفت کشتی‌های ایرانی با ملوانان آلمانی در آن باشد. بنابراین در یک اقدام فوری وزیرمختار انگلیس در تهران، رونالد تامسون، علناً و رسماً وارد موضوع شد و از دولت ایران خواست که به خدمت ملوانان آلمانی در آب‌های ایران خاتمه دهد، خرید کشتی از آلمان را متوقف سازد و سفارش ساختن کشتی برای ایران را لغو نماید. از طرف دیگر روس‌ها هم که از شنیدن خبر تأسیس راه‌آهن به‌وسیله آلمانی‌ها در شمال ایران شدیداً ناراحت شده بودند رسماً به‌وسیله پرنس دالگوروف، وزیرمختار خود در تهران، اعتراض نمودند و لغو این پروژه و برنامه را خواستار شدند.^[۲]

عکس‌العمل شاه و دربار ایران مقاومت در مقابل این متجاوزان نبود. باینکه ناصرالدین‌شاه در داخل کشور تسلط کامل داشت و استبداد سلطنت او امان از مردم گرفته بود، در مقابل تمایلات خارجی تاب مقاومت نداشت، از این رو در برابر این فشار و خواسته انگلیس و روس نیز تسلیم گردید و در ۲۵ مارس ۱۸۸۹ م. فرمانی صادر کرد که طی آن دولت ایران متعهد شد تا مدت پنج سال بدون رضایت دولت روسیه اجازه ساخت و تأسیس راه‌آهن را به

خارجیان ندهد، ضمناً طی فرمان دیگری به امین‌السلطان، صدراعظم جدید خود، نوشت: «به وزیرمختار انگلیس بگویید هر وقت امتیاز ساختمان راه‌آهن در شمال به روس‌ها داده شود فوراً امتیاز راه‌آهن شوشتر و یا امثال آن به انگلیسی‌ها داده خواهد شد.» ناصرالدین‌شاه قاجار که خود را در این قضیه و مذاکرات طولانی با آلمان شکست‌خورده می‌دید به شدت ناراحت بود و در مقابل بر فشار داخل اضافه می‌کرد. او حتی به وزیر خارجه‌اش نوشت که با سفارت روس و انگلیس مذاکره کنید که آیا ما استقلال داریم یا نداریم؟ چرا این همه در کارهای ما مداخله می‌کنند؟ اما دولت‌های همسایه، یعنی روس و انگلیس، فقط به حذف آلمان از حضور در ایران راضی نشدند، بلکه تقاضای امتیازات جدیدی نمودند.^[۴]

در سال‌های آخر قرن نوزدهم آلمان هم به اهمیت خاورمیانه توجه داشت. زمامداران این کشور صنعتی هم نمی‌توانستند بنابر خواست روسیه و انگلیس خود را از امتیازات بزرگی محروم سازند که در ایران می‌توانستند کسب کنند. آن‌ها نمی‌توانستند ناظر مستعمرات انگلیس و فرانسه در آفریقا و آسیا باشند و زمان را برای رقابت از دست بدهند. از این رو این دولت پس از چند سال در صدد برآمد به هرنحوی راهی به منطقه خاورمیانه پیدا کند و ایجاد یک پایگاه در خلیج فارس را هدف قرار داد تا در منطقه‌ای که انگلیسی‌ها بدون رقیب یک‌تازی می‌کردند جایگاهی به دست آورد. بنابراین در سال ۱۸۹۶ م. یک شرکت آلمانی با عنوان ونک‌هاوس نمایندگی خود را در بندر لنگه تأسیس کرد و به کار معامله صدف و مروارید دست زد. سال بعد کنسولگری آلمان در بوشهر افتتاح شد و در اکتبر ۱۸۹۸ م. قیصر آلمان، ویلهلم دوم، یک سفر رسمی به استانبول کرد و مورد استقبال و پذیرایی مجلل سلطان عبدالحمید دوم و دولتمردان عثمانی قرار گرفت. ویلهلم دوم در یک اقدام ابتکاری خود را حامی مسلمانان جهان اعلام کرد. در آن تاریخ عثمانی مرکز خلافت اسلامی محسوب می‌شد، هرچند که از واقعیت اسلام به دور بود. نتیجه مذاکرات ویلهلم دوم در استانبول انعقاد قرارداد نظامی به‌عنوان اتحاد بین دو کشور آلمان و عثمانی بود و امتیاز ایجاد خط‌آهن برلن — استانبول — بغداد را هم به دست آورد.^[۵]

شرکت آلمانی ونک‌هاوس که در بندر لنگه نمایندگی داشت کار خود را در حوزه خلیج فارس توسعه داد، در سال ۱۹۰۱ از دولت آلمان کمک مالی بیشتری گرفت، مرکز عملیات خود را در بحرین متمرکز ساخت و شعباتی هم در بصره و بندرعباس دایر نمود. در سال ۱۹۰۲ م. اولین خط کشتی‌رانی بین هامبورگ و بندر خلیج فارس دایر گردید و آلمانی‌ها برای به‌دست‌آوردن نفوذ در ایران شروع به فعالیت نمودند. گرچه آن‌ها به دلیل حضور روسیه و انگلیس نتوانستند با ایران مثل عثمانی معاهده اتحاد نظامی منعقد کنند، سعی نمودند دوستی و محبت ایرانیان را جلب کنند. آلمانی‌ها به مردم اهمیت می‌دادند و به‌همین جهت توانستند نفوذ معنوی زیادی در بین وطن‌دوستان ایران پیدا کنند. آن‌ها به مردم می‌فهماندند که روس و انگلیس تا چه میزان به ایران صدمه رسانده‌اند و خود را دوست و یار ملت ایران نشان می‌دادند. انگلستان در مقابل ورود آلمان به ایران و اقدامات آن در این کشور نمی‌توانست عکس‌العمل نشان دهد؛ چون در این تاریخ در آفریقای جنوبی گرفتار جنگ با بوئر‌ها بود. اما زمانی که از این جنگ فارغ شد و به پیروزی دست یافت، توانست مسأله نفوذ آلمانی‌ها در ایران، بخصوص خلیج فارس، را

بررسی کند و عکس‌العمل نشان دهد.^[۱] روس‌ها هم که از نفوذ آلمان در خاورمیانه به هراس افتاده بودند به اقداماتی در ایالات شمالی ایران دست زدند.^[۲]

بعد از انقلاب مشروطیت

بعد از انقلاب مشروطیت و تشکیل حکومت ملی در ایران تصور بر این بود که دو کشور همسایه از مداخلات خلاف اصول و ظالمانه خود در امور داخلی ایران دست برمی‌دارند، اما متأسفانه چنین نشد؛ انگلیس به‌عنوان حامی آزادی و روسیه در قالب حمایت از استبداد وارد صحنه سیاسی ایران شدند، در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ م (۱۳۲۵ ق) قرارداد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ را امضا نمودند و در انتخاب نخست‌وزیر مشروطیت با تمام وقاحت یکی اتابک و دیگری ناصرالملک را در نظر گرفتند. زمانی که مجلس شورای ملی لایحه استقراض از روس و انگلستان را رد کرد و مقرر نمود هرگونه قرضه‌ای باید از داخل کشور به عمل آید، روس‌ها به‌وسیله شاه و عمال خود (هارتویک و کلنل لیاخوف) مجلس را به توپ بستند. هنگامی که مردم سراسر کشور برای بازگرداندن مشروطیت قیام کردند، روسیه به بهانه حفظ جان اتباع خود و درواقع برای از بین بردن آزادی‌خواهان ارتش خود را به آذربایجان وارد نمود. سه‌هزار نفر قوای روسیه به فرماندهی ژنرال زنارسکی از رود ارس عبور کردند و شهرهای عمده آذربایجان را یکی پس از دیگری اشغال و غارت نمودند. زمامداران لندن که با حضور قوای روسیه در ایران منافع خود را در خطر می‌دیدند، کشتی‌های جنگی خود را به آب‌های ساحلی ایران آوردند. در زمانی که قیام آزادی‌خواهان وسعت یافت و آن‌ها در مقام فتح تهران بودند، روسیه و انگلستان بازهم به توافق رسیدند که محمدعلی‌شاه را در مقام سلطنت حفظ کنند و او هم اجازه دهد مجلس شورا مجدداً شروع به کار کند، اما پیشوایان آزادی آن روز به این توافق دل نبستند. مجاهدین تهران را با نیروی سنگین تصرف کردند و شاه به سفارت روس در زرگنده پناهنده شد و خود را تحت حمایت دو دولت روس و انگلیس قرار داد. روس‌ها که هنوز برای بازگرداندن محمدعلی‌شاه تلاش می‌کردند دولت ورشکسته و ضعیف ایران را به امضای معاهده‌ای وادار کردند که به موجب آن سالی شانزده‌هزار لیره به شاه مخلوع پناهنده به روسیه بپردازند. با امضای این موافقت‌نامه قوای روسیه حاضر شدند از حومه تهران عقب‌نشینی کنند. محمدعلی‌شاه را از طریق انزلی به باکو بردند. در باکو نماینده مخصوص تزار، نیکلای دوم، از شاه مخلوعی که مطیع آن‌ها شده بود استقبال کرد و با اقدامات مخصوص سلطنتی او را به اقامتگاهش، بندر اودسا، بردند.

در سال ۱۹۱۰ م نیکلای دوم یک مسافرت رسمی به آلمان داشت تا در مسائلی نظر این دولت را به خود جلب نماید. یکی از مسائل مورد مذاکره نیکلای دوم با قیصر ویلهلم دوم، امپراتور آلمان، مسأله ایران بود. قرارداد پتسدام در ۱۹ اوت ۱۹۱۱ م بین دو امپراتور امضا شد که به موجب آن دولت آلمان حقوق روسیه را بر ایالات شمالی ایران طبق قرارداد ۱۹۰۷ به رسمیت شناخت، در عوض دولت روسیه متعهد گردید امتیاز راه‌آهن خانقین تا خرمشهر را برای آلمانی‌ها بگیرد تا آن‌ها بتوانند راه‌آهن برلن — استانبول — بغداد را که در دست ساخت بود به خلیج فارس

متصل سازند. ضمناً مقرر شد چنانچه روسیه نتواند در ظرف دو سال ساختمان راه آهن خانیقین — تهران را برای تکمیل خط بغداد — تهران شروع کند، آلمانی‌ها اجازه داشته باشند برای گرفتن این امتیاز هم اقدام کنند.

(ملاحظه می‌شود که دولت‌های بزرگ چگونه به‌خاطر منافع خود کشورهای کوچک و ملّت‌ها را فدا می‌کردند. درحالی‌که ملّت ایران از آلمان انتظار یاری داشت، سیاست این دولت با یک مذاکره با قدرت روسیه چرخش پیدا کرد).

خبر امضای قرارداد پتسدام انگلستان را دچار وحشت و نگرانی سخت نمود، ازاین‌رو همراه فرانسه رسماً در همین مورد به روسیه اعتراض کرد و مدعی شد که توافق پتسدام اتفاق مثلاً (روسیه — انگلیس — فرانسه) را به‌خطر انداخته است. به واقع هم همین‌طور بود؛ اتفاقی که سه دولت داشتند و در مقابل آلمان بود دیگر نمی‌توانست کارایی داشته باشد. ولی روس‌ها با پشت‌گرمی آلمان سیاست تجاوزکارانه‌تری را در آسیا و مخصوصاً ایران در پیش گرفت. طرح روسیه بازگرداندن محمدعلی‌شاه، تعطیلی مشروطیت و تسلط نیروی قزاق برای حفظ منافع خود بود.

روابط دو کشور طی جنگ جهانی اول

در ۳ اوت ۱۹۱۴ م. (۱۳۳۲ ق.) جنگ جهانی اول، که از سال‌ها مقدمات آن فراهم شده بود، بین دول متفق (انگلستان، فرانسه و روسیه) از یک‌طرف و دول متحد اروپای مرکزی (آلمان — اتریش) شروع گردید. به‌تدریج دولت‌های بلژیک، صربستان، رومانی، ژاپن، ایالات‌متحده آمریکا، یونان، ایتالیا، پرتغال و چند کشور دیگر به اتفاق مثلاً پیوستند و در مقابل دول عثمانی و بلغارستان هم در صف متحدین آلمان قرار گرفتند. بهانه شروع جنگ قتل ولیعهد اتریش به دست یک میهن‌پرست صرب بود، اما علت اصلی تضاد منافع استعماری دول اروپا، به ویژه نگرانی از پیشرفت‌های نظامی آلمان و اتریش و نقشه‌هایی که آن‌ها برای دست‌اندازی به مستعمرات فرانسه و انگلیس داشتند، بود. به محض آغاز جنگ، دولت ایران بی‌طرفی خود را اعلام نمود. هنگامی‌که در ۱ نوامبر ۱۹۱۴ م. دوره سوم مجلس شورای ملی افتتاح شد، مستوفی‌الممالک که به طرفداری از سیاست بی‌طرفی مشهور بود به نخست‌وزیری منصوب گردید. در مجلس سوم دو حزب در مقابل هم صف‌آرایی کردند؛ حزب دموکرات و حزب اعتدالیون. دموکرات‌ها عقیده داشتند ایران باید مثل عثمانی به طرفداری از آلمان وارد جنگ شود و با پشتیبانی آنان خود را از قید نفوذ روسیه و انگلستان آزاد سازد، اما اعتدالیون معتقد بودند با توجه به اینکه خاک کشور تحت اشغال قوای انگلیس و روسیه است، ایران قدرتی برای مقابله ندارد و مصلحت ایجاب می‌کند سیاست بی‌طرفی اتخاذ کند. باوجوداینکه مجلس و دولت مستوفی در حفظ بی‌طرفی تلاش نمودند، سرزمین ایران صحنه منازعه و جنگ نیروهای متخاصم روسیه، عثمانی و انگلیس گردید. در ابتدای جنگ شیخ‌الاسلام عثمانی، که ریاست روحانیت عثمانی را در دست داشت، فتوای جهاد بر ضد انگلستان، فرانسه و روسیه را صادر کرد و درواقع کشور عثمانی را در کنار آلمان وارد جنگ ساخت. اما ایران همچنان خواهان بی‌طرفی بود. علما و مجتهدان شیعه در شهرهای عراق فتوای جهاد را تأیید کردند (عراق در آن تاریخ جزئی از کشور عثمانی بود) و از دولت ایران هم

خواستند که در کنار عثمانی مسلمان در جنگ شرکت نماید، اما دولت ایران ورود به جنگ را استقبال از خطر می‌دانست؛ به ویژه به دلیل اینکه قوای روسیه وارد ایران شده بودند.

با شروع جنگ جهانی اول، حدود هشت‌هزار سرباز روسی به منظور حفظ جان و مال اتباع روسیه در چهار مرحله وارد ایران شدند. به علاوه نگهبانان سفارت و کنسولگری‌های روسیه در ایران که خود نیروی در خور توجهی بودند دولت عثمانی را نگران کرده بودند. به همین جهت عثمانی — که متحد آلمان بود — در اول اکتبر ۱۹۱۴ م نیرویی مرکب از شش‌هزار سرباز و توپخانه و سواره نظام وارد ایران ساخت و ناحیه قطور و مهاباد را تصرف کرد تا راه‌های غرب ایران را که جنبه استراتژیک داشت در مقابل روس‌ها در اختیار داشته باشد.^[۸] این کشور طی یادداشتی به ایران اعلام کرد تا زمانی که روسیه از ایران خارج نشود، آذربایجان را تصرف خواهد کرد. دولت ایران از انگلیس و روسیه تقاضا کرد بی‌طرفی ایران را محترم بدانند و قوای خود را از ایران خارج کنند، اما دو دولت به این تقاضا توجه نکردند، بلکه بر قوای خود افزودند. بدین ترتیب بین قوای عثمانی و روسیه در بخشی از ایران جنگ در گرفت و تلفات سنگینی بر هر دو طرف وارد گشت. انگلیس هم به منظور محافظت از آن بخش مناطق نفت‌خیز ایران که مربوط به خود می‌دانست، قوایی از هند وارد خوزستان کرد. عثمانی‌ها قوایی حدود دوازده‌هزار نفر به خوزستان فرستادند و لوله‌های نفت را منفجر کردند. انگلستان در موقعیت بدی قرار گرفت و نگران این بود که قوای عثمانی به افغانستان برود و با کمک افسران آلمانی کنترل آن منطقه را به دست گیرند و هند را در معرض خطر حمله قرار دهند؛ به ویژه که شورش‌هایی علیه انگلیس در هند انجام شده بود. از این رو این دولت قوای نظامی سنگینی را وارد ایران ساخت؛ یک لشکر را مأمور این نمود که قوای عثمانی را از خوزستان اخراج نماید تا لوله‌های نفت پس از تعمیر محفوظ بماند، و یک لشکر را به خراسان و بلوچستان فرستاد تا از عبور آلمانی‌ها و ترک‌های عثمانی به هند جلوگیری نمایند. با وجود این وقتی که قسمت عمده نیروهای انگلیس در آوریل ۱۹۱۶ م در کوت‌العماره عراق از قوای عثمانی شکست خورد، ضربه شدیدی به حیثیت و آبروی این دولت وارد گردید.

مردم ایران با آلمانی‌ها احساسات موافق داشتند. آن‌ها از دولت عثمانی مسلمان راضی نبودند، ولی آلمانی‌ها را دوست خود می‌پنداشتند. مردم ایران امیدوار بودند که از فرصت پیش آمده استفاده نمایند و از شر مداخلات دو همسایه زورگو و متجاوز نجات پیدا کنند. این در حالی بود که دولت می‌خواست به هر قیمتی که شده است بی‌طرفی خود را حفظ کند و احساسات مردم را، که به آلمان متمایل بودند، مخفی نگاه دارد، اما حفظ بی‌طرفی محتاج وجود ارتشی منظم بود و حال آنکه در آن هنگام ایران فقط هفت‌هزار نیروی ژاندارم داشت که تحت نظارت افسران سوئدی بودند و هشت‌هزار بریگاد قزاق تحت فرماندهی افسران روسی، نیروی هوایی و دریایی هم اصلاً وجود نداشت. ایران با این قشون محدود و نامنظم آن هم در اختیار افسران خارجی نمی‌توانست از ورود قوای بیگانه به کشور جلوگیری کند.^[۹]

بلافاصله پس از شروع جنگ تبلیغات گسترده آلمانی‌ها در ایران علیه روس و انگلیس شدت یافت. آن‌ها احساسات دوستانه مردم را به نفع خود به خوبی تشخیص داده بودند، درواقع هدف اصلی آن‌ها در ایران این بود که حس کینه و عداوت مردم را علیه انگلیس و روسیه شدت بخشند و بدین طریق ایران را به جنگ علیه آن‌ها وارد

سازند و شریان امپراتوری انگلستان را قطع کنند. آلمان‌ها می‌خواستند در مرحله اول عشایر و ایلات ایران را مسلح نمایند و در سراسر کشور علیه روس و انگلیس به جنگ وادار سازند و شورش و انقلاب به‌وجود آورند و در مرحله بعد قوای آن دو کشور را از ایران فراری دهند و بالاخره دولت ایران را مثل عثمانی همراه و هم‌پیمان خود سازند.

در ماه مه ۱۹۱۵ م (۱۳۳۳ ق) هاینریش فن‌رویس (Heinrich Von Reuss)، وزیرمختار آلمان، به اتفاق کنت لگوتی، وزیرمختار اتریش، و عده‌ای افسر و مبالغ زیادی پول و طلا از اروپا به ایران وارد شدند. آن‌ها با پخش سخاوتمندانه پول‌ها توانستند در میان عشایر نفوذ در خور توجهی پیدا نمایند. در فاصله کوتاهی واسموس، کنسول آلمان، در بوشهر توانست عشایر تنگستان و قشقایی را با خود همراه کند و با کمک ژاندارمری فارس ضربات شدیدی به قوای انگلیس و سربازان هندی وارد سازد. در ژوئن ۱۹۱۵ م واسموس توانست شیراز را تصرف کند و تمامی اتباع انگلیس از جمله اوکانور، کنسول انگلیس در شیراز، و تعدادی از طرفداران آن‌ها را دستگیر نماید و تقریباً سراسر فارس را تحت نفوذ خود درآورد. در اصفهان هم قوای ژاندارمری شهر را تصرف کردند و کاور، کنسولیاری روسیه، را به قتل رساندند و گراهام، کنسول انگلیس، را زخمی کردند و تمام اتباع روس، انگلیس و هند را از اصفهان اخراج نمودند. در نتیجه این اقدامات فن‌اتر و مارلینگ، وزرای مختار روسیه و انگلیس، دولت مستوفی‌الممالک را تحت فشار قرار دادند. در همین سال (۱۹۱۵ م) ژنرال باراتف، فرمانده قوای روسیه، برای پایان دادن به فعالیت‌های آلمان در ایران به سوی تهران روانه شد و قزاق‌های روسی تا کرج پیش آمدند. در این زمان آلمان مستوفی را تشویق می‌کرد که قبل از اشغال تهران به وسیله روس‌ها دولت را به اصفهان مهاجرت دهد. جمعی از رهبران حزب دموکرات به اتفاق پرنس رویس و کنت لگوتی به قم عزیمت نمودند اما سفرای انگلیس و روسیه به احمدشاه که مہیای مهاجرت به اصفهان بود اخطار کردند که در صورت ترک پایتخت تخت و تاج خود را از دست می‌دهد. احمدشاه تصمیم گرفت در تهران بماند، مستوفی که اصرار بر بی‌طرفی داشت مجبور شد از نخست‌وزیری کناره‌گیری کند و شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما که مورد قبول متفقین بود مأمور تشکیل کابینه شد و فوراً موافقت‌نامه‌ای با وزرای مختار دو کشور روس و انگلیس امضا کرد که بر طبق آن دولت ایران ملزم به قبول این بود که تعداد قوای قزاق در کشور تا یک لشکر یازده هزار نفری افزایش یابد، ژاندارمری که معروف به طرفداری از آلمان است منحل گردد و در عوض انگلیس نیرویی در حدود هشت‌هزار نفر از داوطلبان ایرانی تأسیس نماید که تحت نظر افسران انگلیسی باشند. در مقابل دو دولت همسایه تعهد کردند ماهی دویست‌هزار تومان کمک کنند که این نیروها نگهداری شوند.

از این تاریخ دولت ایران به صورت طرفدار متفقین درآمد، اما جمعی از رجال ایرانی طرفدار آلمان از تهران مهاجرت کردند و در قم کمیته دفاع ملی تشکیل دادند. در دسامبر ۱۹۱۵ م قوای روسیه به نیروی مهاجران حمله کردند و آن‌ها را در جاده قم — ساوه شکست دادند. در این تاریخ موافقت‌نامه‌ای بین روس و انگلیس امضا شد و منطقه بی‌طرف مرکزی ایران به منطقه تحت نفوذ انگلیس اضافه گشت. مهاجران طرفدار آلمان به سمت کرمانشاه عقب‌نشینی کردند و در آن شهر، که در تصرف قوای عثمانی بود، دولت موقت ملی را به ریاست نظام‌السلطنه مافی تشکیل دادند و با کمک افسران آلمانی قشونی چهارهزار نفری از عشایر و مجاهدان بغداد جمع‌آوری نمودند.

قراردادی بین نظام‌السلطنه و مارشال فن در گولنز، فرمانده قوای آلمان در خاورمیانه، منعقد گردید. بدین ترتیب مارشال آلمانی از قوای دولت مّلی دیدار نمود و افسران آلمانی به تعلیم نظامی آن‌ها اقدام کردند.

دولت مرکزی فرمانفرما بیش از چهار ماه دوام پیدا نکرد و سپهدار اعظم، که مطیع انگلیسی‌ها و روس‌ها بود، به جای او قرار گرفت. او هم بیش از شش ماه دوام نیاورد و پس از او وثوق‌الدوله مسئول تشکیل کابینه گردید. دولت مرکزی و قوای متفقین سعی داشتند عناصر آلمانی و طرفداران آن‌ها را شناسایی و سرکوب نمایند. پلیس جنوب به شدت هواخواهان آلمان را نابود می‌کرد، البته عثمانی‌ها هم که مورد حمایت مردم بودند شکست‌های متعددی به قوای روسیه و انگلیس وارد ساختند. در سال ۱۹۱۷ م که انگلیس و روسیه در جبهه‌ها به پیروزی‌هایی دست یافته بودند ناگهان خبر استعفای نیکلای دوم، تزار روسیه، به گوش رسید که از اضمحلال امپراتوری روسیه خبر می‌داد و برق امیدی برای ملت ایران بود که ظلم و ستم فراوان از روسیه دیده بودند. در ژوئن ۱۹۱۷ م وثوق‌الدوله استعفا کرد و علاءالسلطنه، سیاست‌مدار معتدل طرفدار غرب، نخست‌وزیر شد. دولت انقلابی روسیه در مارس ۱۹۱۸ م در برست لیتوفسک قرارداد صلح جداگانه با آلمان امضا کرد و قیصر ویلهلم دوم طی تلگراف تبریکی قرارداد صلح را به اطلاع احمدشاه رساند.^[۱۰]

در کَلّیت جنگ، درنهایت شکست با دول محور بود؛ دولت عثمانی تسلیم انگلیسی‌ها شد، در آلمان شورش‌هایی به وقوع پیوست و مردم آن کشور از ادامه جنگ امتناع کردند. قیصر ویلهلم دوم مجبور شد استعفا کند، و به هلند پناهنده گردید و حکومت جدیدی که در آلمان روی کار آمد اعلام جمهوری نمود و ترک مخاصمه را خواستار شد. بالاخره در یازدهم نوامبر ۱۹۱۸ م بدون اینکه شکستی به ارتش آلمان در جبهه‌های جنگ وارد شده باشد پیمان متار که جنگ امضا شد و جنگ چهارساله که بیش از ده‌میلیون نفر تلفات داشت با پیروزی متفقین خاتمه یافت، اما در ایران تا سال ۱۹۲۱ م عملیات جنگی به صورت مختلف ادامه یافت.

روابط دو کشور در میانه دو جنگ جهانی

در سال‌های بین دو جنگ جهانی یک‌بار دیگر روابط دوستانه ایران و آلمان ظاهر گردید و آن در زمان سلطنت رضاشاه بود. آلمانی‌ها، با وجود شکستی که خوردند و محدودیت کامل تسلیحاتی که پیدا کردند، به حیات خود ادامه دادند و مردم ایران را هم از دست ندادند. آن‌ها در زمانی که باید در ایران سازندگی انجام می‌گرفت در جهت صنعتی کردن کشور کمک‌های مهمی نمودند. در سال ۱۹۲۷ م امتیاز حمل پست هوایی در سراسر ایران به شرکت آلمانی یونکرس داده شد. در سال ۱۹۲۸ م ساخت قسمتی از راه‌آهن شمال به مقاطعة کاران آلمانی واگذار گردید. در ۱۹۳۰ م اداره امور بانک ملی ایران نیز به کارشناسان آلمانی داده شد. وقتی که آدلف هیتلر، رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست، در ژانویه ۱۹۳۳ م (۱۳۱۱ ش) زمام امور آلمان را به دست گرفت و رایش سوم را به وجود آورد، روابط دو کشور ایران و آلمان وارد مرحله جدیدی گردید.

آلمانی‌ها تبلیغات وسیعی در مورد مشترک بودن نژاد آریایی دو ملت ایران و آلمان انجام دادند. آن‌ها هدف‌های دو کشور را هم در مبارزه با کمونیسم و امپریالیسم یکی نشان می‌دادند. همان‌طور که در طی جنگ جهانی اول دیدیم، آلمانی‌ها محبوبیتی در بین مردم داشتند. دلیل این محبوبیت آن‌ها در سال‌های قبل از جنگ جهانی دوم یکی اقداماتی بود که در صنعتی کردن ایران بدون ادعا انجام دادند و دیگری تنفر و انزجاری که مردم از انگلیسی‌ها و روس‌ها داشتند.

در نوامبر ۱۹۳۵م دکتر شاخت، وزیر اقتصاد آلمان، به تهران آمد و در مورد توسعه روابط بازرگانی دو کشور با مسئولان ایران مذاکراتی انجام داد. یک قرارداد تهاتری در دسامبر ۱۹۳۵م (۱۳۱۴ش) امضا شد بازرگانی ایران و آلمان به سرعت توسعه پیدا کرد. در عرض پنج سال صادرات آلمان به ایران پنج برابر شد و این کشور بزرگ‌ترین خریدار مواد خام صادراتی ایران گردید. صدها مهندس و کارشناس آلمانی وارد ایران شدند و کالاهای آلمانی با شرایط سهل در اختیار ایرانیان قرار گرفت. در سال ۱۹۳۸م خط کشتی‌رانی مستقیم بین هامبورگ و خرمشهر دایر گردید و شرکت هواپیمایی لوفت‌هانزا خط هوایی مستقیم تهران — برلن را برقرار ساخت.

دولت ایتالیا هم که متحد آلمان بود در همین جهت پا به میدان گذاشت. نیروی دریایی ایران را تقویت کرد. هیتلر خود را از محدودیت‌های قرارداد ورسای رها ساخت و ارتش نیرومندی را سازمان‌دهی کرد و با به هم‌خوردن تعادل قوا در اروپا جنگ جهانی دوم آغاز شد.

جنگ جهانی دوم

در جنگ جهانی دوم نیز ایران خود را بی‌طرف اعلام نمود. شوروی هم ابتدا پیمان عدم تجاوز با آلمان امضا کرد و مدتی از جنگ دور بود. با شروع جنگ انگلیسی‌ها از حمل کالاهای آلمانی از راه دریا به ایران جلوگیری کردند و کشتی حامل قسمتی از وسایل کارخانه ذوب‌آهن ایران را، که از هامبورگ حمل شده بود، متوقف و مصادره نمودند. به دنبال این اقدامات، دولت آلمان به شوروی پیشنهاد کرد که اجازه دهد کالاهای آلمانی از راه آن کشور به ایران حمل گردد. روس‌ها با این تقاضا موافقت کردند و در پی آن و موافقتنامه‌ای بین این دو کشور در این خصوص منعقد شد به این ترتیب به مدت دو سال صادرات آلمان از راه ترانزیتی شوروی به ایران می‌رسید و مهندسان و کارشناسان آلمانی با علاقه فراوان به دولت ایران خدمت می‌کردند. در طی این مدت هیتلر توانست با حملات برق‌آسای خود ابتدا لهستان و سپس به ترتیب دانمارک، نروژ، هلند، بلژیک، لوکزامبورگ و فرانسه را از پای درآورد و با کمک ایتالیای موسولینی بر تمامی خاک اروپا مسلط شود. انگلستان، که در مقابل قدرت عظیم آلمان تنها مانده بود، سرسختانه مقاومت می‌کرد. در ۱ تیر ۱۳۲۰ش / ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱م در میان تعجب و بهت دنیا، ارتش آلمان خاک شوروی را هدف قرار داد و ظرف چند روز شکست‌های سنگینی به ارتش سرخ وارد ساخت. هدف آلمان رسیدن به چاه‌های نفت قفقاز و سپس خاورمیانه و تصرف هندوستان و به‌زاندن آوردن انگلستان بود. چرچیل با استفاده از موقعیت فراهم شده فوراً دست اتحاد به سوی شوروی دراز کرد و بدین ترتیب انگلیس و

روسیه در صف واحدی قرار گرفتند. شوروی‌ها به تسلیحات نیاز داشتند و راه ایران کوتاه‌ترین و مهم‌ترین راه برای رساندن کمک‌های نظامی به این کشور بود و بدین‌گونه خاک ایران اهمیت استراتژیک خود را نمودار ساخت. در این زمان رضاشاه اعلام بی‌طرفی کرده، فعالیت آلمانی‌ها در ایران را محدود ساخته بود و گمان می‌کرد بدین طریق از تعرض مصون خواهد ماند. با وجود این اقدامات، شوروی و انگلیس فعالیت متخصصان آلمانی را به‌عنوان ستون پنجم دشمن تلقی نمودند و با این بهانه به اشغال ایران از شمال و جنوب دست زدند. اشغالگران به ایران فشار آوردند که ایران علیه آلمان اعلان جنگ دهد، حتی جمعی از افراد و شخصیت‌های متمایل به آلمان را دستگیر کردند و تا پایان جنگ در بازداشت نگهداشتند.

در جنگ جهانی دوم نیز متفقین پیروز میدان بودند و دوباره آلمان شکست خورد و خلع سلاح گشت و طی سال‌های ۱۹۴۵ — ۱۹۴۹ م توسط شورای عالی متفقین مرکب از فرماندهان نظامی چهار کشور اشغالگر آمریکا، انگلستان، فرانسه و شوروی اداره می‌شد.

ایران و آلمان پس از جنگ جهانی دوم

آلمان متحد در نتیجه جنگ و حوادثی که متفقین پیش آوردند به دو بخش تقسیم شد: آلمان شرقی، که زیر سیطره اتحاد جماهیر شوروی بود و آلمان غربی، که تحت نظارت سه دولت آمریکا، انگلیس و فرانسه قرار داشت. آلمان غربی در ۱۹۴۹ م جمهوری فدرال آلمان نام گرفت. روابط سیاسی ایران با حکومت جدید آلمان از تیرماه ۱۳۳۰/ ژوئیه ۱۹۵۱ م برقرار شد و یک ماه بعد سفارت ایران در «کلن» آغاز به کار کرد. اولین سفیر ایران در آلمان فدرال پدر ثریا، همسر شاه، بود. آلمان در آن تاریخ وزارت‌خارجہ نداشت، اما در ۱۹۵۵ م/ ۱۳۳۴ ش که به عضویت ناتو درآمد توانست حاکمیت ملی خود را به‌دست آورد و دارای وزارت‌خارجہ شود. پس از این قضیه، روابط سیاسی با ایران به سطح سفارت کبری ارتقا پیدا کرد و چون هنوز «بن» پایتخت جدید آلمان فدرال، آماده نشده بود نمایندگان سیاسی خارجی در کلن، که فاصله زیادی با بن نداشت، استقرار پیدا کردند، اما از ۱۹۷۳ م/ ۱۳۵۲ ش سفارتخانه‌ها به‌تدریج به بن نقل مکان پیدا کردند.

روابط تجاری گسترده ایران با آلمان استقرار چند سرکنسولگری در شهرهای هامبورگ، مونیخ و برلین غربی را ایجاب می‌کرد که این کنسولگری‌ها در سال‌های ۱۳۲۹، ۱۳۳۹ و ۱۳۴۵ تأسیس گردیدند. وجود چهار نمایندگی ایران در آلمان فدرال حاکی از حضور تعداد زیادی از اتباع ایران در شهرهای مختلف آلمان و هم روابط گسترده بازرگانی و بالاخره نشانه‌ای از قدمت روابط دولتی دو ملت بود.

در تاریخ مورد بحث آمریکا به دلایل مختلف نوعی تسلط بر آلمان و ایران داشت؛ آلمان را در پیمان ناتو وارد کرده و ایران را در دام پیمان بغداد گرفتار ساخته بود. درواقع آمریکا سعی داشت در این دو منطقه در مقابل کمونیسم دیوار مستحکم ایجاد کند؛ بدین‌صورت که در اروپا در مقابل بلوک شرق، به‌ویژه آلمان شرقی، آلمانی غربی را قرار دهد، و در خاورمیانه با عضویت ایران در پیمان بغداد از پیشروی شوروی یا لاقابل افکار کمونیستی

ممانعت نماید. این وضعیت باعث شد که در سال‌های قبل از انقلاب اسلامی روابط وسیعی بین دولتمردان آلمان و رژیم شاه وجود داشته باشد، به گونه‌ای که آلمان شریک اول اقتصاد ایران، و ایران دهمین طرف تجارت خارجی آلمان در سال ۱۹۷۷م. شناخته شد، بارها صدراعظم آلمان و وزرای اقتصاد آن کشور از ایران دیدن نمودند و همچنین مسافرت شاه و اعضای دولت به آلمان غربی به طور مکرر در انعقاد قراردادهای نظامی، فرهنگی، اقتصادی موثر بود.^[۱۱]

آلمان و جمهوری اسلامی ایران

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، خصومتی که آمریکا و اروپا با اسلام و انقلاب نشان دادند در آلمان کمرنگ بود. این کشور در مسائل گروگان‌گیری،^[۱۲] جنگ تحمیلی،^[۱۳] قضیه سلمان رشدی^[۱۴] و ماجرای میکونوس^[۱۵] رابطه خود را با جمهوری اسلامی حفظ کرد و همین مسأله باعث شد سفارتخانه‌های دو کشور در پایتخت‌های یکدیگر تعطیل نگردد. با وجود این روابط دو کشور در سال‌های گذشته تحت تأثیر حوادث و فشار دیگر کشورها، وضع شرکت‌های تجاری و مطبوعات با فرازونشیب‌های بسیاری روبه‌رو شده است. در تیرماه ۱۳۶۳ (م. ۱۹۸۴) گنشر آلمانی به‌عنوان اولین وزیر امور خارجه یک دولت غربی و عضو جامعه اروپا و ناتو از ایران رسماً دیدار کرد. گنشر با توجه به سوابق تاریخی روابط با ایران و با شناختی که از هویت مستقل انقلاب اسلامی داشت و احساس تضاد اصولی که انقلاب با دنیای غرب دارد، در سفر خود به ایران کوشید که این هویت را به رسمیت بشناسد و حساب آلمان را از سایر دولت‌های عضو بلوک غرب جدا سازد. وی طی مدت توقف در تهران با رئیس‌جمهور وقت، نخست‌وزیر، رئیس‌مجلس، وزیر خارجه و وزیر امور اقتصاد و دارایی دیدار و گفت‌وگو کرد.

در دوران جنگ گفته می‌شد که شرکت‌های آلمانی به دولت صدام مواد شیمیایی می‌فروشنند که البته این موضوع بیشتر پس از خاتمه جنگ آشکار شد.^[۱۶] آلمان ادامه جنگ را به زیان صادرات خود به دو کشور می‌دانست و خواهان پایان آن بود. این دولت در تنظیم قطعنامه ۵۹۸ در سال ۱۳۶۶/۱۹۸۷م. که در شورای امنیت به تصویب رسید تأثیرگذار بود.

گنشر، وزیر خارجه، در نوامبر ۱۳۶۷/۱۹۸۸ دومین سفر رسمی خود را به ایران انجام داد. طی این سفر موافقت‌نامه فرهنگی ایران و آلمان به امضا رسید، اما در همین اوقات با صدور فتوای امام خمینی (ره) علیه سلمان رشدی، نویسنده هندی تبار انگلیسی، که به پیامبر عظیم‌الشأن اسلام اهانت کرده بود، اعضای اتحادیه اروپا، که آلمان هم جزء آن بود، بیانیه اعتراض‌آمیزی صادر نمودند و سفرای خود را از تهران احضار کردند که خروج سفیر آلمان از ایران را نیز شامل می‌شد. در پی این رویداد، دولت آلمان اجرای موافقت‌نامه فرهنگی با ایران را به حالت تعلیق درآورد. اما پس از یک ماه سفیر آلمان و دیگر سفرای کشورهای عضو اتحادیه اروپایی به تهران بازگشتند.

مسأله حقوق بشر یکی دیگر از موارد اختلاف غرب با تهران بود که آلمان هم از آن تبعیت می‌کرد. این مسأله مشکلات چندین‌ساله را باعث شد. نهایتاً طرفین توافق کردند اجرای حقوق بشر در اسلام و مسیحیت مورد بحث قرار گیرد. به همین منظور چهار سمینار، متناوباً، در هامبورگ و تهران در سال‌های ۱۹۸۸، ۱۹۹۰، ۱۹۹۲، ۱۹۹۴ م. با همکاری انجمن شرق‌شناسی آلمان برگزار گردید و طی آن علما و حقوق‌دانان دو طرف در زمینه حقوق بشر و دیگر مسائل فلسفی مذاکره نمودند، البته انتظاری نبود که این مباحث در سیاست روز آمریکا و اروپا نسبت به ایران تأثیر گذارد.

سومین مسافرت رسمی وزیرخارجه آلمان در ۱۹۹۱ م./۱۳۷۰ ش در پایان خروج عراق از کویت بود. در این زمان صدام برای کردها مسأله ایجاد کرده بود و آلمان می‌خواست از کمک ایران به پناهندگان کرد عراق استفاده کند تا آن‌ها از آسیب صدام مصون بمانند. ^[۱۷]

وزیرخارجه ایران هم در پاسخ به بازدیدهای وزیرخارجه آلمان در سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۹۲ م. از آلمان دیدار کرد و با صدراعظم، هلموت کول، و وزرای خارجه و اقتصاد و دیگر مقامات آن کشور ملاقات، و با آن‌ها در مسائل فی‌مابین بحث و گفت‌وگو نمود.

طی سال‌های ۱۹۹۳ — ۱۳۷۲/۱۹۹۷ — ۱۳۷۶ مذاکراتی بین مقامات وزارت خارجه دو کشور برای رفع موانع سیاسی موجود و بهبود و توسعه مناسبات انجام شد، ولی همواره حوادثی ناشی از سلطه‌جویی غرب مانع از نتیجه بود.

اختلاف‌نظر سیاسی عمده ایران و آلمان به موضوع اسرائیل و فلسطین مربوط می‌شود. جمهوری اسلامی ایران براساس معیارهای اسلامی و اصول بین‌المللی موجودیت اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسد و حکومت صهیونیستی را حکومت غاصب و متجاوز به حقوق فلسطینیان می‌داند، درحالی‌که آلمان روابط بسیار صمیمانه و گرمی با اسرائیل دارد. گویا آلمان خود را در مسأله کشتار یهودیان به‌وسیله هیتلر مقصر می‌داند، ازاین‌رو می‌خواهد خود را از این اتهام تبرئه کند. این کشور انتظار دارد جمهوری اسلامی ایران از مخالفت با صلح خاورمیانه دست بردارد و از حزب‌الله لبنان حمایت نکند. این درحالی است که مردم لبنان حامی حزب‌الله هستند و قدرت رزمی و تدافعی واقعی خود را در حزب‌الله می‌دانند و دلیل این مطلب انتخاباتی است که در سال جاری در لبنان انجام شده است. آلمان با وجود توقعاتی که در این موارد از ایران دارد در حل مسائل ایران هیچ‌گونه کمک و مساعدتی نکرده است؛ به ویژه در قضیه چهار نفر دیپلمات‌های ایرانی که به‌وسیله ایادی اسرائیل در لبنان دستگیر شده‌اند و از سرنوشت آن‌ها اطلاع دقیقی در دست نیست و بعضی شواهد نشان می‌دهد که در اختیار اسرائیل هستند، آلمان که روابط صمیمانه‌ای با اسرائیل دارد برای آزادی آن‌ها اقدامی نکرده است. این درحالی است که جمهوری اسلامی برای آزادی گروگان‌های آلمان در لبنان بسیار تلاش کرد.

در مسأله استفاده صلح‌آمیز از انرژی اتمی، آلمان هماهنگ با آمریکا و دیگر دول اروپاست. وزرای خارجه آلمان، انگلیس و فرانسه، که خود را نماینده اروپا می‌دانند، با ایران وارد مذاکره شده‌اند تا تدابیری بیاندیشند که ایران به

سلاح اتمی دست پیدا نکند. این درحالی است که ایران از قبل اعلام کرده که با هر نوع سلاح اتمی در منطقه مخالف است و خلع سلاح اسرائیل را هم در این باره خواستار می‌باشد. در این وضعیت آلمان همراه امریکا با فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران به مخالفت برخاسته است.

آلمان با قرارداد ایران در فهرست اچ (H) از صدور کالاهایی که کاربرد نظامی داشته باشد به ایران خودداری می‌کند. با همین بهانه آن دولت شرکت‌های آلمانی را از تکمیل پروژه شهید رجایی در قزوین، که سموم گیاهی تولید خواهد کرد، بازداشته است. در فهرست وزارت اقتصاد آلمان کشورهایمانند لیبی، سوریه، کره شمالی و عراق قرار دارند که در صادرات کالا به آن‌ها محدودیت‌هایی اعمال می‌شود؛ درواقع آلمان کالاهایی را به این کشورها صادر می‌کند که آن‌ها نتوانند با تبدیل آن، توان نظامی خود را بالا ببرند. این در حالی است که همین شرکت‌های آلمانی مواد شیمیایی را در دوران جنگ عراق علیه ایران در اختیار صدام جنایتکار گذاشتند و هزاران نفر را بیمار ساختند.

پی‌نوشت‌ها

[۱]— دو دولت روس و انگلیس مسیحی در دویست سال گذشته صدمات بسیار به ایران وارد ساختند، ولی صدمات امپراتوری عثمانی، که عنوان خلافت اسلامی را بدون محتوا داشت، در ادواری کمتر از آن‌ها نبوده است. تاریخ صعود و سقوط آن امپراتوری اسلامی می‌تواند درس‌های ارزنده‌ای برای حاکمیت اسلامی ایران داشته باشد، از جمله اینکه حقیقت عدالت و معنویت اسلام می‌تواند موجب استحکام و قدرت، توسعه و پیشرفت گردد و در قلوب ملت‌ها رسوخ نماید نه شعار اسلام بدون محتوا.

سلطان محمد فاتح پادشاه عثمانی در ۸۵۷.ق/۱۴۵۳.م با فتح قسطنطنیه به عمر هزارساله امپراتوری روم شرقی (بیزانس) پایان داد و این حادثه مهم از نظر مورخان به قرون وسطی خاتمه داد. سلطان محمد فاتح با شانزده سال جنگ‌های خونین تصرفات خود را در اروپا و آسیا توسعه داد، دولت‌های مسیحی تا مرکز اروپا را متصرف شد و در مقام آن بود تا کل ایتالیا و مخصوصاً مقر پاپ را در اختیار گیرد. در شرق هم کلیه کشورهای اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا و از جمله ایران را هدف داشت. هر مقاومتی را با حربه دین و با تکفیر درهم می‌شکست.

با استیلای ترکان عثمانی بر قسطنطنیه راه تجارت اروپا با مشرق‌زمین به کلی بسته شد و رشته ارتباط اروپاییان با کشورهای آسیایی و از جمله ایران قطع گردید. اروپاییان که نیاز به کالاهای آسیا داشتند راه دیگری را در پیش گرفتند. اسپانیا و پرتغال که بزرگترین دول استعماری آن زمان بودند در ۱۴۹۳.م/۸۹۸.ق با فرمان پاپ هریک نیمی از کره زمین را در اختیار گرفتند؟! و از این راه به کشف نقاط و راه‌های ناشناخته دست زدند.

[۲] — شاه اسمعیل، از جانب پدر، نواده شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی، روحانی و صوفی بزرگ، و از جانب مادر، نوه اوزون حسن بود. وقتی پدرش، شیخ‌حیدر، رهبر شیعیان، در سال ۱۴۸۸ م. کشته شد، وی یکساله بود. در نوجوانی با برادرانش به شمال ایران رفتند و در لاهیجان که حاکمش شیعی بود به سر بردند. در ۱۴۹۹ م./۹۰۵ ق. اسمعیل و جمعی از پیروانش به زیارت شیخ‌صفی رفتند. وی در ۱۵۰۰ م./۹۰۶ ق. با ارتشی که از پیروان شیعی او بودند ادعای استقلال کرد. هدف شاه اسماعیل این بود که حکومت ملوک‌الطوایفی را از ایران براندازد و حکومت شیعی متمرکزی ایجاد نماید. وی در ۱۵۰۹ م./۹۱۵ ق. با تسلط بر سراسر ایران و عراق به مذهب تشیع جنبه رسمی داد. او پس از سیزده سال جنگ وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران را تأمین کرد. مشکل عمده شاه‌اسمعیل عثمانی بود که در جنگ معروف چالدران از آن شکست خورده بود. شاه‌اسمعیل در ۳۸ سالگی در سال ۱۵۲۴ م./۹۳۰ ق. به مرض سل درگذشت و پسر ده‌ساله‌اش طهماسب جای او را گرفت. در زمان این شاه بود که جنگ‌های بیست‌ساله بین ایران و امپراتوری عثمانی به وقوع پیوست که با صلح آماسیه پایان یافت (۱۵۵۵ م./۹۶۲ ق.).

[۳] — از زمانی که روسیه در اواخر قرن هیجدهم به صورت عامل تهدیدآمیزی برای ایران و پروس درآمد، دولت آلمان و ایران به هم نزدیک شدند. روسیه تزاری همان قدرتی بود که ایران مدت ده سال از ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۳ با آن مشغول جنگ بود. ایران به‌عنوان کشوری شرقی در تکنولوژی نظامی و فنون جنگی قوی نبود و فقط با برخورداری از روحیه اسلامی توانست در مقابل روسیه تزاری مقاومت کند. گرچه در سال ۱۸۲۸ م. بار دیگر از روسیه شکست خورد، روزنامه‌های اروپا درباره این جنگ‌ها مطالب زیادی به نفع ایران نوشتند. بعد از شکست عثمانی از روسیه در ۱۸۲۹ م. خطر روسیه تزاری برای پروس بیشتر شد. از همین تاریخ بود که توجه پروس (آلمان) به ایران و ترکیه جلب گردید. آلمان از وقتی که سرهنگ مولنکه مأموریت سازمان‌دهی ارتش عثمانی را پیدا کرد تلاش نمود بین ایران و عثمانی صلح برقرار گردد. با وجود این با تأسیس امپراتوری آلمان در ۱۸۷۱ م. روابط رسمی ایران و آلمان برقرار نشد اما وقتی این دولت، فرانسه را شکست داد، توجه زمامداران ایران برای یافتن یک نیروی سوم به سوی آن جلب شد. در ۱۸۷۳ م. موافقت‌نامه دولتی و بازرگانی بین دو کشور امضا شد. تا زمانی که بیسمارک بر سر کار بود مناسبات ایران و آلمان پیشرفت محسوسی نداشت؛ چون وی علاقه‌ای به سیاست مستعمراتی شرق نداشت. توجه او به تحکیم موقعیت آلمان در اروپا بود. اما با عزل بیسمارک در سال ۱۸۹۰ م. کم‌کم مناسبات ایران و آلمان رونق گرفت و اهمیت ایران از نظر سیاسی، ژئوپولیتیک برای آلمان ظاهر گردید؛ همسایگی با روسیه، و راه رسیدن به هند.

[۴] — از جمله تقاضای انگلیس آزادی کشتی‌رانی در کارون بود و به‌محض اینکه این آزادی اعلام شد یک شرکت انگلیسی به نام برادران لینچ (Lynch) خط کشتی‌رانی در آن رودخانه دایر کردند و عملاً تجارت خوزستان را در انحصار خود درآوردند.

انگلستان در این زمان به‌هیچ‌وجه دشمنی علنی با روس‌ها را مناسب نمی‌دید؛ زیرا ویلهلم دوم، قیصر جدید آلمان، قدرت زیادی پیدا کرده بود و تهدید جدیدی برای منافع انگلستان و روسیه در سراسر جهان محسوب

می‌شد؛ لذا انگلیس به دولت ایران فشار می‌آورد که تقاضاهای روسیه را هم در گرفتن امتیازات برآورده نماید. روس‌ها امتیاز بانک استقراضی را در همین زمان گرفتند.

[۵]— ص ۹

[۱]— در مقابل نفوذ آلمان در خلیج فارس، در زمستان ۱۹۰۳ م، لرد کرزن (Curzon)، نایب‌السلطنه هند، با یک ناوگان جنگی عظیمی به این خلیج مسافرت نمود. مسافرت وی توأم با قدرت‌نمایی بود. او می‌خواست به ایران و نیز رقبای سیاسی دولت انگلستان، مثل آلمان، بفهماند خلیج فارس در حوزه قدرت بریتانیا است. لانسدون (Lansdowne)، وزیر امور خارجه وقت انگلیس، در مجلس اعیان آن کشور اعلام نمود: تأسیس پایگاه دریایی و تأسیسات بندری را در خلیج فارس به وسیله هر دولتی که باشد یک تهدید جدی برای منافع بریتانیا می‌دانیم و به وسایل ممکنه‌ای که در دست داریم از وقوع آن جلوگیری خواهیم کرد. به موازات این نوع مقابله دولت انگلستان یک هیأت بازرگانی به استان‌های جنوبی ایران فرستاده شد تا تجارت با این نواحی را تقویت نماید. این دولت کنسولگری‌های جدیدی هم در بعضی نقاط تأسیس نمود و ناوگان جنگی خود را هم در بنادر ایران مستقر کرد و با این اقدامات فعالیت روزافزون آلمانی‌ها را محدود ساخت.

[۲]— روس‌ها موقعیت خود را در استان‌های شمالی تقویت کردند و به بهانه کافی نبودن قوای داخلی ایران برای حفظ نمایندگی‌های سیاسی و کنسولی و اتباع خود، عده‌ای قزاق روسی را به ایران آوردند و گارد مسلح تشکیل دادند. انگلستان هم برای آنکه از حریف عقب نماند عده‌ای سرباز هندی را با عنوان محافظت از سفارت و کنسولگری‌های خود وارد ایران نمود. از این تاریخ هر وقت نمایندگان سیاسی دو دولت در ایران رفت‌وآمد داشتند عده‌ای در حدود سی، چهل نفر مسلح با لباس نظامی دولت خود آن‌ها را همراهی می‌کردند. مرزهای ایران بست‌وبندی نداشت؛ هر روز عده‌ای با اسلحه وارد ایران می‌شدند. ترس دو دولت از آلمان باعث شد که کم‌کم روس و انگلیس رقابت را کنار گذارند و در مقابل دشمن مشترک به اختلافات خود در آسیا پایان دهند.

[۳]— در آلمان بر سر چگونگی اقدام در ایران بین وزارت امور خارجه و ستاد ارتش دوگانگی وجود داشت. وزارت خارجه می‌خواست از طریق سیاسی مقامات ایران را به نقض بی‌طرفی و ورود به جنگ به نفع آلمان تشویق کند، اما ستاد ارتش آلمان، که با ورود عده‌ای از دیپلمات‌ها تقویت گردیده و سیاسی شده بود، تمایل داشت راساً اقدام کند؛ به این ترتیب که با فرستادن وابسته نظامی و هیأت اعزامی به ایران، ایلات و عشایر را بسیج نماید و از نیروی آن‌ها علیه انگلیس و روسیه استفاده کند. برای این منظور دو آلمانی، به نام‌های هاینریش رویس، وزیرمختار، و گراف کئورک کانتیز، وابسته نظامی سفارت، وارد عمل شدند. رویس که چند سال در ایران خدمت می‌کرد به آلمان بازگشت. وزیرمختار آلمان در هر سه قضیه مهاجرت به شهر قم، تشکیل کمیته دفاع ملی و تأسیس حکومت موقت در کرمانشاه به ریاست نظام‌السلطنه مافی، که مدرس همه در آن حضور داشت، تشویق‌کننده بود. رویس در نزد حکومت موقت نقش نماینده سیاسی آلمان را پیدا کرد، اما در ۱۸ دسامبر ۱۹۱۵ م از سوی وزارت خارجه آلمان به برلن احضار شد و فیلیپ واسل به عنوان کاردار جانشین وی گردید. واسل تا ۲۱ ژوئیه ۱۹۱۶ م در سفارت

آلمان در کرمانشاه نزد حکومت موقت خدمت کرد. اما با اشغال کرمانشاه توسط قوای روس و سقوط حکومت موقت نظام‌السلطنه مافی حضور آلمان هم در ایران پایان یافت.

[۹]— درحالی که این حوادث یکی بعد از دیگری در شمال غرب و جنوب کشور بی‌طرفی ایران را نقض می‌کرد، وزارت امور خارجه ایران مراسله متحدالمالی را به انضمام هیجده فقره سواد گزارش‌های کارگزاری‌های آذربایجان و کردستان، مبنی بر رعایت نکردن بی‌طرفی ایران توسط نیروهای متخاصم، برای نه سفارتخانه مقیم تهران و سفارتخانه‌های ایران در لاهه، لندن، و بلژیک فرستاد که رئوس نکات این متحدالمال بدین قرار بود:

«از ابتدای جنگ در اروپا برخلاف مقام بی‌طرفی دولت علیه ایران در بعضی از نقاط مأمورین و اتباع روس بر ضد آلمانی‌ها و اتریشی‌ها نائره احساسات خصمانه بروز داده... مستقیماً اقداماتی نمودند که خلاصه آن را ذیلاً اطلاع می‌دهم: ۱— تعرض به مسیو فون هندیک، نایب سفارت آلمان در بانک استقراضی شعبه همدان توسط یک نفر ارمنی؛ ۲— تعرض دو نفر از اتباع روس به موسیو لیتن، قنصل آلمان در تبریز؛ ۳— اعلام جنرال قنصل روس در تبریز به قنصل آلمان که اتباع آلمانی و اتریشی به علت خطرات جانی بهتر است از آذربایجان خارج شوند؛ ۴— در مشهد سالدات روس به حجره تاجر آلمانی وارد و مشارالیه را زخم زده‌اند... که دو روز بعد وفات نمود؛ ۵— تصرف شهرداری عثمانی در تبریز و دستگیری شهرداری و نایب او، همین‌طور توقیف متصدی امور قونسولگری اتریش که آن‌ها را به تفلیس فرستاده‌اند و برخی از اتباع آلمان و اتریش را به تهران اعزام نموده‌اند.» (اسناد بایگانی وزارت خارجه).

در این زمان به علت توسعه درگیری‌های، آلمانی‌ها مصمم شدند در وسعت بخشیدن به اقدامات خود علیه متفقین، به‌ویژه بریتانیا، گروه‌هایی را برای برانگیختن اهالی مشرق ایران به افغانستان و هندوستان اعزام نمایند. همچنین درصدد برآمدند ایلات و عشایر جنوب ایران نظیر دشتی‌ها، تنگستانی‌ها، دالکی‌ها، برازجانی‌ها و چاه‌کوتاهی و احمدی را علیه انگلیسی‌ها بشورانند. آن‌ها برای این منظور و تقویت جناح طرفدار آلمان، روابط خود را با دموکرات‌ها و ملیون ایران تقویت کردند و قصد داشتند با این نفوذ دولت ایران را علیه روس و انگلیس به جنگ وارد کنند. گفته می‌شد تجاوزات عثمانی در غرب همراه با موافقت ایرانیان و مخصوصاً روحانیان در عراق عرب رابطه مستقیمی با اقدامات جدی اتباع آلمانی در ایران داشته است. در این زمان تحولات پی‌درپی کابینه‌های ایران نیز بر ثبات نداشتن اوضاع داخلی می‌افزود. با فتوحات آلمان و ازمیان‌رفتن صربستان، راه برلن — اسلامبول به شرق که مورد توجه آلمانی‌ها بود باز شد (راه برلین — بغداد و خلیج فارس) و اقدامات آلمانی‌ها علیه روس و انگلیس وسعت یافت. کمیته دموکرات ایرانی برلن، به ریاست سیدحسن تقی‌زاده، با آلمانی‌ها به توافق‌هایی رسید. شایعاتی وجود داشت که ایران و آلمان قرارداد مخفیانه امضا کرده‌اند. تسلط یافتن آلمانی‌ها بر راه خانقین با همکاری نیروهای ژاندارمری و افسران سوئدی — بسیج نیروهای متفقین و اعزام آن‌ها به ایران را باعث شد. در همین اوضاع و احوال کمیته مبارزه در راه اسلام پرنس رویس، وزیرمختار آلمان، هم به جایی نرسید.

[۱۰]— قرارداد صلح جداگانه روسیه با آلمان در اوضاع آن روز ایران تأثیر آنی داشت؛ مخصوصاً در ماده ۱۰ آن گنجانده شده بود که قوای خارجی باید فوراً از ایران خارج گردند. نمایندگان تام‌الاختیار آلمان توانستند نظریات خود را در قرارداد برست لیتوسک به نمایندگان روسیه انقلابی بقبولانند. قرارداد متار که در کنگره شوراهای روسیه با ۷۸۴ رأی موافق در مقابل ۲۶۱ رأی مخالف تصویب شد. در آن روز ماده ۱۰ برای ایران مژده حیات بخشی بود و استقلال ایران اشغال شده را تضمین می‌کرد. در ماده ۱۰ آمده بود: «فرماندهان کل قشون عثمانی و روس آزادی و استقلال و تمامیت ارضی ایران را مبنا قرار داده حاضرند قشون خود را از ایران بیرون ببرند. فرماندهان مذکور هرچه زودتر با دولت ایران وارد مذاکره می‌شوند که جزئیات امر تخلیه را تصفیه و سایر اموری را که برای انجام اساس مزبور ضرور است مقرر دارند.» رک: مورخ‌الدوله سپهر، ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸—۱۹۱۴، ص ۴۷۳

[۱۱]— از جمله موافقت‌نامه‌هایی که ایران در آن سال‌ها با آلمان داشت عبارت‌اند: موافقت‌نامه بازرگانی ۱۳۳۱/۱۹۵۲ — موافقت‌نامه فروش اسلحه و همکاری تسلیحاتی ۱۳۴۵/۱۹۶۶ — توافق‌نامه همکاری‌های فنی ۱۳۴۷/۱۹۶۸ — پروتکل کمیسیون مشترک اقتصادی ۱۳۵۲/۱۹۷۳ — قرارداد مشارکت ایران در کروب آلمان ۱۳۵۳/۱۹۷۴ — قرارداد احداث دو نیروگاه اتمی در بوشهر ۱۳۵۳/۱۹۷۴ — موافقت‌نامه صدور گاز طبیعی ایران به آلمان ۱۳۵۴/۱۹۷۵ — توافق‌نامه همکاری برای گسترش پژوهش‌های علمی و تکنولوژی ۱۳۵۴/۱۹۷۵ — پروتکل کمیسیون مشترک اقتصادی ۱۳۵۴/۱۹۷۵ — توافق‌نامه خرید شش فروند زیردریایی از آلمان ۱۳۵۶/۱۹۷۸.

[۱۲]— بعد از تسخیر سفارت امریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۹ / ۴ نوامبر ۱۹۸۰ دولت آلمان با صدور اعلامیه‌ای این اقدام را محکوم کرد و خواستار آزادی گروگان‌ها شد. هلموت اشمیت، صدراعظم آلمان، با جیمی کارتر در مسأله گروگان‌گیری ابراز همبستگی کرد و طی مصاحبه‌ای گفت آلمان در هر صورت امریکا را تنها نخواهد گذاشت و از اقدامات واشنگتن حمایت خواهد کرد. در جواب این سؤال که این حمایت چگونه خواهد بود؟ صدراعظم آلمان پاسخ داد تمام آنچه را لازم باشد و به آزادی گروگان‌ها بیانجامد انجام خواهد داد. در اثر فشار امریکا، سپرده‌های ایران نزد بانک‌های آلمان توقیف شد. در ماه مه ۱۹۸۰ م شورای وزیران جامعه اروپا تصمیم گرفت ایران را از نظر اقتصادی تحریم کند، و غیر از مواد غذایی و دارویی صدور هر نوع کالا به ایران را ممنوع اعلام کرد. آلمان نیز در این تحریم شرکت نمود. اما پاره‌ای از شرکت‌های آلمانی از طریق واسطه و کشورهای ثالث به صدور کالا به مقصد ایران ادامه دادند.

[۱۳]— هنگامی که عراق به ایران حمله کرد و جنگ دو کشور شروع شد، آلمان موضع بی‌طرفی اتخاذ کرد. این دولت نیز مثل دیگر دول اروپا از اظهارنظر درباره متجاوز خودداری کرد. هنگامی که رژیم صدام مناطق مسکونی ایران را بمباران می‌کرد، آلمان سکوت کرد و سعی نمود روابط با هر دو کشور را حفظ کند. دولت آلمان کاربرد سلاح شیمیایی توسط رژیم صدام را محکوم کرد، با این حال تلاش می‌کرد تا روابط بازرگانی با هر دو کشور را حفظ کند. این دولت مجروحان جنگ را می‌پذیرفت و مخصوصاً مصدومان شیمیایی را معالجه می‌کرد. البته آلمان بر طبق تعهدات بین‌المللی خود نمی‌توانست به کشورهای در حال جنگ و به مناطق بحرانی اسلحه بفروشد، با

وجود این بعضی از شرکت‌های آلمانی این مقررات را زیرپا نهادند و مواد اولیه لازم برای ساخت تسلیحات شیمیایی را در اختیار عراق گذاشتند. مدارکی که بعد از جنگ به دست آمد نشان داد همکاری شرکت‌های آلمانی با عراق در ساخت سلاح شیمیایی وسیع بوده است. محاکمه هشت تن از مدیران و رؤسای دو شرکت آلمانی در دادگاه شهر دارمشتات نشان داد موضوع تا چه حد جدی بوده است.

[۱۴]— در موضوع فتوای امام خمینی(ره) علیه نویسنده کتاب آیات شیطانی، آلمان همراه اتحادیه اروپا عکس‌العمل نشان داد. کینکل، وزیرخارجه آلمان، در ملاقات با سلمان رشدی دولت خود را حامی او معرفی کرد، سطح روابط با جمهوری اسلامی را کاهش داد، بازدید مقامات دو دولت را محدود ساخت و همکاری اقتصادی با ایران را تقلیل داد. آلمان طی قطعنامه‌ای که در پارلمان اروپا به تصویب رسید جمهوری اسلامی ایران را تهدید کرد که تدابیر جدی علیه منافع ایران اتخاذ خواهد نمود. با پشتیبانی آلمان، شورای وزیران امورخارجه اتحادیه اروپا طی بیانیه‌ای تهدید به قتل سلمان رشدی را اقدامی مخالف با منشور ملل متحد و بی‌حرمتی به اصول و مقررات بین‌المللی اعلام کرد. آلمان در جهت اجرای مصوبه اتحادیه اروپا سفیر خود را از تهران فراخواند.

[۱۵]— در سپتامبر ۱۹۹۲، بین‌الملل سوسیالیست‌ها در برلین تشکیل شده بود. چهار تن از کردهای ایرانی که در این اجلاس شرکت کرده بودند در رستوران یونانی میکونوس به قتل رسیدند. در پی این رویداد، تبلیغات گسترده‌ای علیه ایران شروع شد. دادگاه برلین سرانجام پس از چند سال در ۱۹۹۷ م سه لبنانی و یک ایرانی را به جرم مشارکت در این حادثه به زندان افکند و روابط سیای دو کشور در این سال‌ها سخت به تیرگی گرایید. سفرای اتحادیه اروپا تهران را ترک کردند، از جمله سفیر آلمان، اما پس از چندی سفرای اروپا بازگشتند.

[۱۶]— اقدام شرکت‌های آلمانی در فروش مواد اولیه به صدام، صدمات جبران‌ناپذیری به مبارزان ایران اسلامی در جنگ تحمیلی وارد ساخت. این مسأله ثابت کرد که بین سیاست بی‌طرفی اعلام‌شده و آنچه اتفاق افتاد تضاد کاملی وجود داشته است؛ درواقع دولت آلمان از ۱۹۸۴ م به بعد پیرو طرح کیسینجر، وزیرخارجه اسبق امریکا، بوده است که بهترین حالت پایان جنگ را نه پیروزی ایران و نه پیروزی عراق می‌دانست؛ گرچه گنشر، وزیرخارجه آلمان، به‌عنوان اولین مقام غربی عراق را آغازگر جنگ و متجاوز شناخت و با جلب اعتماد جمهوری اسلامی ایران توانست طی یک‌ماه ریاست خود بر شورای امنیت، قطعنامه ۵۹۸ را برای برقراری آتش‌بس به تصویب برساند.

[۱۷]— حملات رژیم عراق به شمال سرزمین خود باعث شد سیل پناهندگان عراق به سوی ایران سرازیر شود. دولت آلمان به منظور کمک به آوارگان گُرد از جمهوری اسلامی ایران خواست اجازه دهد یازده فروند هلی‌کوپتر ارتش آلمان با تعدادی از نظامیان آن کشور در نوار مرزی غرب ایران استقرار یابند و برای ایجاد اردوگاهی برای استقرار موقت کردها کمک‌رسانی کند. وزیرخارجه آلمان، گنشر، به بهانه بازدید از این عملیات و تبلیغ سیاست صلح‌جویانه آلمان به ایران آمد. البته این بار آلمان به وحدت رسیده بود و این اولین باری بود که نظامیان آلمان در یک اقدام صلح‌جویانه در خارج از کشور خود حضور می‌یافتند و از این رو این اقدام برای آن کشور اهمیت سیاسی داشت.